



زبان خدا، زبان انسان

ملاحظه انتقادی در نظریه وحی دکتر سروش

دکتر سید نعمت‌الله عبدالرحیم‌زاده

شاید این گفته چندان بیجا نباشد که بین اندیشمندان مسلمان، طرح مسأله وحی و محصول آن یعنی قرآن کریم، تاریخی بس دور دارد؛ تاریخی که حتی می‌توان آن را به اندازه تاریخ خود اسلام گرفت. به عبارت دیگر، تاریخ اسلام در خود شاهد دفعه اندیشمندان مسلمان بر سر قرآن کریم بوده است، به صورتی که گویی اساسی‌ترین معضل ایمانی اندیشمندان مسلمان، در درک وحی از قرآن کریم بوده است. این موضوع از مسأله قدیمی حادث یا قدیم بودن کلام‌الله مجید گرفته تا انواع تلقی‌ات عارفانه و تالیفات فیلسوفان از آن را در بر می‌گیرد. به نظر می‌رسد که اندیشمندان مسلمان با تمام اختلافات فرقه‌ای و مسلکی در اعتبار و حجیت یک چیز متفق القول بوده‌اند و آن حیل‌المتینی بوده که مایه وحدت آنان بوده است. آنچه قبل از هر چیز در این تاریخ به چشم می‌خورد، وجود وحدت‌نظر و رویه‌ای است که کم و بیش در میان اندیشمندان مسلمان وجود داشته است. بنابراین، وحدت‌نظر و رویه، اصل مسلم در الوهی‌دانستن قرآن کریم است، به وجهی که آنان گوهر قرآن کریم را همواره الهی دانستند و اصل، تصدیق قرآن به عنوان کلام خداوند بوده است و تفسیر در قلمرو درک این کلام معنادار و نه در اصل و گوهر قرآن کریم. اما گویی برخی اندیشمندان مسلمان را در دوره مدرن، مقتضیات دیگری است؛ مقتضیاتی که باعث می‌شود به این حیل‌المتین فرهنگ و تمدن اسلامی به گونه‌ای دیگر بینگرند و گوهر آن را راساً عکس آن چیزی تعبیر و تفسیر کنند که پیش از این دانسته و

گفته می‌شد. اگر اندیشمندان مسلمان، قرآن کریم را پیش از این الهی و عین وحی می‌دانستند، اکنون تعدادی یافت می‌شوند که آن را محصول وحی و نه خود آن می‌دانند و به جای کلام الهی آن را در سطح سخن آدمی جای می‌دهند. این تلقی از سوی کسانی چون دکتر سروش و مجتهد شیستی بیان و نظریه‌پردازی می‌شود اما یکی با نظم نظری و آرام و دیگری با غوغایی که سر از مجادله و معارضه بر می‌دارد و یادر محافل نشریه‌ای می‌گذارد. نامنگاری‌های دکتر سروش و آیت‌الله سبحانی نمونه‌ای از این مجادلات است که بر سر کلام انسانی یا خدایی بودن قرآن کریم برپا شد و گویی همچنان نیز ادامه دارد. در این مجادله دو سو دیده می‌شود: از یک طرف، دفاع از سنت موجود در تاریخ اندیشمندان مسلمان در کار است و از طرف دیگر، در انداختن طریحی نوین در این میانه، سوای توجیحات و ادله دو سوی مجادله. در دو سوی مکاتباتی که بین دکتر سروش و آیت‌الله سبحانی رد و بدل شد، تنها آفرید دیده نمی‌شوند که نظر شخصی خود را برای دیگری بیان کنند و علاوه بر این، ادله‌های درد و انکار طرف مقابل ارائه کنند؛ بیشتر از این، آنچه در این جریان دست در کار است، منش و هویتی است که فراتر از فردیت آنها بیانگر ذاتی بنیادین در باب ماهیت وحی است. این دو جریان دارای تاریخ خاص خود هستند که در لابه‌لای کلمات آنان سر باز کرده و خود را نشان می‌دهند و از این رو، می‌توان با در نظر گرفتن هویت تاریخی‌شان به آن دو توجه کرد.

الف) هویت سنتی: نوشته‌ها و اظهار نظرهای آیت الله سبحانی و در جنب آن آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی سنت ریشه‌دار در تاریخ گذشته را بیان می‌کند. بر این سنت اصولی مسلم حاکمیت دارد که حدود و ثغور آن را معلوم می‌دارد و به این دلیل، بررسی هر گونه نظری مشروط به این حدود و ثغور انجام می‌گیرد. یکی از اصول مسلم این سنت، اصل کلام‌الله بودن قرآن است و بر این اساس، وحی به معنای صوری مذکور در قرآن فهمیده می‌شود. اصل وحی به عنوان کلام نازل از سوی خداوند به نبی اکرم (ص) امری شناخته شده است و چیزی نیست که در این سنت مورد بحث قرار گیرد. چنین اصل مسلمی توابعی دارد که گوینده آن نیز ملزم به رعایت آن است و همین امر را در کلام آیت‌الله می‌توان دید. برای شناختن هویت این سنت، اشاره به برخی از توابع این اصل لازم به نظر می‌رسد. از توابع این اصل می‌توان کلیت و مطلق بودن آن را ذکر کرد. در واقع، پیشینی بودن این اصل خود به خود کلیت و مطلق بودن آن را تأمین می‌کند. بنابراین، وحی و به دنبال آن قرآن کریم، واجد این خصالت دو گانه است؛ به گونه‌ای که مقدم و حاکم بر هر امر بشری قلمداد می‌شود. نتیجه روشن چنین تابعی در احکام موضوعه ذکر شده در قرآن کریم معلوم می‌شود. در واقع سنت تاریخی، احکامی چون ارت یا حدود را بی‌چون و چرا پذیرفته و آن را نسبت به هر وضعیت خاصی و جامعه‌ای پیشینی می‌داند. به این دلیل، مسأله این نیست که جوامع چه شرایطی دارند بلکه اصل مسلم، حاکمیت وحی بر آنهاست. تابع دیگر،

ضرورت وحی است. این ضرورت به گونه‌ای است که هر گونه تردید در صحت انتساب قرآن کریم را به خداوند مجال نمی‌دهد. در واقع، مطلق و ضروری بودن قرآن کریم به عنوان کلام‌الله باعث شده تا سنت تاریخی، پذیرش اصل کلام‌الله را شرط اولینه‌ای بدارد که بر اساس آن بتوان بسیاری نتایج کلامی و حتی فلسفی را به دست آورد. از سوی دیگر، پیشینی بودن این اصل موجب شده تا در جوامع مختلف و متنوعی که به اسلام گرویده‌اند، به جای تطبیق قرآن با شرایط آن جوامع، شرایط با قرآن تطبیق داده شود. به این علت، قرآن کریم نه تنها در میان اندیشمندان مسلمان با وجود تمام اختلاف‌نظرها بلکه در میان جوامع گوناگون نیز وحدت هویتی ایجاد کرده؛ به گونه‌ای که می‌توان از یک جامعه به عنوان «جامعه اسلامی» یا «امت واحده» یاد کرد.

ب) هویت تجدیدخواه: در برابر هویت سنتی، تلقی مقابل سوسی بر تجدیدنظر در موضوع وحی و قرآن کریم دارد. شاید گفته شود که این امر به وضوح در کتب و نوشته‌های مجتهد شیستی و سروش دیده می‌شود اما باید در نظر داشت که تجدیدخواهی در این زمینه، توالی و ابعاد گسترده‌ای دارد که به راحتی به نظر نمی‌آیند. در واقع، تجدیدخواهی نسبت به اصل فهم وحی و قرآن کریم، یک تجدیدخواهی در موضوعی خاص چون برخی احکام شرعی نیست که در سال‌های اخیر از سوی برخی مراجع و صاحب‌نظران حوزه نیز انجام شده است؛ آنچه این دو به دنبال آن هستند تجدیدنظر در بنیادی است که مایه وحدت و هویت تمدن اسلامی را تشکیل داده است. بنابراین، سوای اینکه نظریات کسانی چون سروش و شیستی مقبول و درست باشد یا نه، واجد نظم و روش نظری باشد یا نه، می‌توان گفت تفسیر آنان از وحی آن بنیاتی را هدف می‌گیرد که در سرتاسر تاریخ امت اسلامی، با وجود تمام اختلافات مذهبی، اقلیمی، زبانی، نژادی و... اصل هویت مشترک مسلمانان را تشکیل می‌دهد. نباید پنداشت که با کلام پیامبر قرآن نیز این وحدت و هویت مشترک کماکان حفظ می‌شود؛ چرا که سخن وحی در گوهر اسلام به عنوان وحدانیت الهی در نظر گرفته می‌شود که حجیت خود را نه از کلام پیامبر بلکه از الله با تنها مرجع و اصل وحدانیت می‌گیرد.

برسش این است که آیا هویت تجدیدخواه در تبیین خود از وحی می‌تواند به صورتی موجه، بنیاد هویت مشترک مسلمین را نیز تبیین کند؟ اگر قرار بر این باشد که قرآن کریم را کلام پیامبر بدانیم یا آن را تفسیر وی از جهان و انسان بر مبنای نگرش وحدانی تعبیر کنیم، آنگاه چگونه می‌توان بنیاد حجیت دین اسلام را تقریر کرد و علاوه بر این، چگونه می‌توان از دین اسلام به عنوان یک دین الهی یاد کرد؟ در این تالیلات، وحی و قرآن در حد تقریرات فردی فرض گرفته شده که هر قدر نیز آن را وحدانی بدانند، نمی‌توانند مبنایی برای حجیت دینی آن بیان کنند. مفروضاتی که سروش و تا اندازه‌ای شیستی در مقدمات استدلال خود مبنی بر رابطه ویژه پیامبر اسلام با خداوند ذکر کرده‌اند، نه تنها استدلال آنان را منتخ نمی‌گرداند بلکه مبنایی را نیز برای تأمین حجیت دینی قرائت انسان از وحی و قرآن کریم تأمین نمی‌کند. چنین مقدماتی جز نامتعین گذاشتن استدلال، کاری دیگر نمی‌کند و نمی‌توان به بهانه روشنفکر دینی بودن و امثال آن، متمسک به چنین مفروضاتی شد.

گذشته از مطالب فوق، یک نکته نیز در خور ذکر است؛ نیاز به تبیین نظری وحی و ارتباط با خداوند. سوای انگیزه‌ای که در پس تلقی‌ات سروش و شیستی از وحی وجود دارد، اصل بحثی که طرح کرده‌اند، گویای چنین نیازی است. در حقیقت، این نیاز، نیازی است مربوط به این هویت و نه هویت سنتی. در تاریخ این سنت، اندیشمندان نمی‌توانستند اصل مسأله را دریابند چون در وضعیتی نبودند که حتی بتوانند متوجه آن شوند و در وضعیت فرض گرفته‌ای خود امکان آن را نیز نداشتند. هویت تجدیدخواه بیشتر از آنکه نظریه‌ای منسجم را بیان کند، نیازی را نشان می‌دهد که نمی‌توان از آن گذشت و بیشتر از هر چیز، مشخصه مسأله وحی و ارتباط با خدا را به عنوان مسأله‌ای که باید به آن اندیشید، نشان می‌دهد.

ویراسته از: سید علی حسینی

۳
۴
۵
۶
۷